

بازتعریف مفهوم غیبت با تحلیل تعاریف غیبت و اجزای ماهیت آن در منابع فقه و اخلاق

mahdi1356@gmail.com

سیدمهدی حسینی / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فرهنگیان

دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۲ - پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۳۱

چکیده

«غیبت» به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گناهان زبان و دارای مفاسد فراوان فردی و اجتماعی، همچنان به لحاظ ماهیت برای اکثریت مردم ناشناخته است. گاهی هرگونه سخن دربارهٔ دیگری را مصداق غیبت معرفی می‌کنند و گاهی بیان عیب دیگری را به بهانه‌های مختلف، مصداق غیبت نمی‌دانند. وجود مستثنیات فراوان برای غیبت، بر ابهام آن افزوده است. سؤال این است که ارکان غیبت کدام‌اند؟ منظور از «عیب» چیست؟ آیا قصد فاعل غیبت در تحقق غیبت، تأثیر دارد؟ بدگویی پشت سر چه کسی یا کسانی، مصداق غیبت است؟ و مواردی از این قبیل، در این پژوهش بررسی شده است. هدف از بررسی حقیقت غیبت در این پژوهش، ارائهٔ تعریف جامع برای غیبت و تبیین برخی ابهامات است. روش این پژوهش، تحلیلی - توصیفی و روش جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای و همراه با بررسی تعاریف مطرح‌شده در منابع فقه و اخلاق، در مورد مفهوم غیبت و ارکان و ماهیت و اجزای آن است. براین‌اساس، غیبت عبارت است از: وارد کردن نقص معنوی و تحقیر انسان محترم، پشت سر او، با سخن گفتن، نوشتن یا اشاره کردن، به قصد کم کردن از ارزش او نزد مخاطب، بدون غرض و مصلحت بزرگ‌تر از مفسده تحقیر انسان محترم، اعم از اینکه دارای آن عیب باشد، یا نه و اینکه آن عیب در او پنهان باشد، یا آشکار.

کلیدواژه‌ها: غیبت، عیب، انتقاص، فقه، اخلاق.

مقدمه

از مهم‌ترین گناهان به لحاظ مفاسد و به لحاظ فراوانی، گناه «غیبت» است که اختصاص به قشر خاصی ندارد و در بین اقشار مختلف مردم رواج دارد. علل فراوانی غیبت، غفلت از مفاسد دنیوی و اخروی و عدم ظهور قبح آن است. همچنین، استفاده از غیبت به‌عنوان ابزاری برای ظهور و بروز حسادت، خشم، کینه و خودخواهی، از دیگر عوامل گستردگی این گناه در جامعه است. یکی دیگر از مهم‌ترین عواملی که موجب فراوانی این گناه در بین مردم شده است، ابهام در حقیقت غیبت است؛ اینکه چه نوع سخنی مصداق غیبت است و چه نوع سخنی مصداق غیبت نیست. گاهی سر یک سخن معمولی و بدون اینکه شرایط و ارکان غیبت در آن باشد، افرادی اقدام به نهی از منکر می‌کنند. درحالی‌که اگر مورد، مصداق غیبت نباشد، نهی از منکر حرام است و می‌تواند مصداق تهمت ناروای غیبت کردن به گوینده باشد. گاهی هم کسی غیبت می‌کند، ولی بهانه می‌آورد که مصداق غیبت نیست. مثلاً، می‌گوید: پیش خودش هم می‌گویم، یا فاسق است و غیبتش جایز است. در این پژوهش، ارکان اصلی ماهیت غیبت و برخی لوازم آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

حقیقت غیبت در این پژوهش، با روش مقایسه بین خسارت مالی به اموال دیگری و خسارت معنوی، به اعتبار معنوی انسان بررسی شده است. در خصوص پیشینه این پژوهش باید گفت: کتاب *کشف الریبه* تألیف شهید ثانی، *المکاسب المحرمه* تألیف شیخ انصاری، *المکاسب المحرمه* تألیف امام خمینی علیه السلام *جامع السعادات* تألیف مهدی نراقی و بسیاری دیگر از منابع فقه و اخلاق، در مورد مفهوم «غیبت»، مباحث بسیار مهمی مطرح کرده‌اند. همچنین، پایان‌نامه *ماهیت و حکم اخلاقی غیبت در روایات و اخلاق اسلامی* (صادقی، ۱۳۹۳) به این موضوع پرداخته است. مقاله «تحلیل ماهوی غیبت در اخلاق اسلامی» (اترک، ۱۳۹۵)، به نتایج زیر رسیده است: اجزای ماهوی غیبت عبارتند از: «در غیاب» «انسان دیگر» «بیانگر عیب» و موارد زیر از ارکان غیبت نیستند: تشیع و اسلام غیبت‌شونده، واقعی بودن عیب یادشده در غیاب فرد، پنهان بودن عیب، داشتن قصد انتقاص، ناراضیتی غیبت‌شونده. سؤال اصلی پژوهش عبارت است از: از دیدگاه فقه و اخلاق، حقیقت غیبت چیست؟

تعریف غیبت

«غیبت»، اسم مصدر از مصدر اغتیاب، است و اغتیاب، به‌معنای بدگویی پشت سر دیگری است. غیبت به‌معنای گفتن عیبی از کسی، در غیاب اوست که اگر بشنود، ناراحت می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۵۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۹۷؛ قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۱۳۷).

غزالی در *احیاء العلوم*، در تعریف غیبت می‌گوید: غیبت عبارت است از: ذکر نقصی از برادر دینی که اگر به گوشش برسد، ناراحت می‌شود؛ اعم از اینکه آن نقص در بدن، نَسَب، خُلُق، فعل، قول، دین یا دنیای او یا لباس و خانه و چهارپای او باشد (غزالی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۱). *غزالی* سپس پیشنهاد می‌دهد در تعریف غیبت، به‌جای «ذکر نقص برادر دینی»، از عنوان «نفهیم نقصان برادر دینی به دیگری» استفاده شود تا هر چیزی

که رساندن نقص و عیب برادر مؤمن، به دیگری در آن وجود داشته باشد، در ذیل مصادیق غیبت قرار گیرد؛ اعم از اینکه زبانی باشد، یا غیرزبانی (همان، ص ۵۳).

شهید ثانی در *کشف الریبه عن احکام الغیبه*، دو تعریف برای غیبت بیان کرد. تعریف اول، عبارت است از: «ذکر مطالب ناخوشایند در مورد انسان غایب، به قصد انتقاص» (شهید ثانی، بی تا، ص ۴-۵). وی در تعریف دوم، به گونه‌ای تعریف کرده که شامل غیبت غیرزبانی نیز بشود: «آگاه کردن مخاطب به امور ناخوشایند به انسان، در غیاب او» (همان).

شیخ بهایی در تعریف غیبت می‌گوید: «التنبیه حال غیبه الإنسان المعین أو بحکمه علی ما یکره نسبتبه إلیه ممّا هو حاصل فیه وبعّد نقصاناً بحسب العرف، قولاً أو إشارة أو کنایة، تعریضاً أو تصریحاً» (شیخ بهائی، ۱۴۳۰ ق، ص ۳۷۸)؛ یعنی آگاه کردن دیگران در مورد انسان غایب معین، یا آنچه در حکم معین است، به خصوصیتی که در او موجود است و کراهت دارد، از نسبت داده شدنش به او و عرفاً نقص محسوب می‌شود، با گفتن یا اشاره کردن یا با کنایه یا سخن سر بسته یا صریح. وی در تعریف غیبت، موارد معین بودن غیبت شونده، کراهت داشتن غیبت شونده، وجود عیب در او، و محسوب شدن عیب در عرف را جزء حقیقت غیبت معرفی کرده است. در این صورت، آگاه کردن مخاطب به چیزی که در او نیست، یا از نسبت داده شدن آن کراهت ندارد، غیبت محسوب نمی‌شود؛ زیرا اولی مصداق بهتان است. همچنین، قید «معین بودن» خارج می‌کند مواردی مثل اینکه بگوید: «یک نفر از مردم این شهر...» که یک نفر غیرمعین است و اگر بگوید: «یکی از قضات شهر...»، در حکم معین است و غیبت محسوب می‌شود (همان).

اجزای حقیقی یا ادعایی غیبت

در ادامه، اجزای مفهوم غیبت بررسی می‌شود. برخی عناوین، ممکن است در بدو نظر از اجزا و ارکان و ماهیت غیبت به نظر برسد، اما در بررسی دقیق معلوم شود که از اجزا و ارکان غیبت نیست، ولی برخی از موارد، مثل انتقاص، از اجزای مفهوم غیبت محسوب می‌شوند.

قصد انتقاص

«انتقاص»، مصدر باب افتعال از ریشه نقص است و نقص به معنای عیب و طعنه و کم شدن بهره است (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ج ۷، ص ۱۰۰). مهم‌ترین معنای صیغه افتعال، مطاوعه و پذیرش اثر است و انتقاص در اینجا، به معنای ایجاد نقص در شخص خواهد بود که منظور از «نقص»، نقص آبرو و ارزش و اعتبار معنوی است. بنابر آنچه گفته شد، انتقاص به معنای تحقیر و کاهش دادن ارزش و اعتبار شخص، نزد مخاطب است.

متبادر از مفهوم غیبت، اعتبار قید قصد انتقاص در ماهیت غیبت است. ظاهر روایات، اعتبار قید قصد انتقاص در تعریف غیبت را می‌رساند و حتی در آیه شریفه از خوردن گوشت برادر نیز چنین مفهومی قابل استفاده است (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۱، ص ۴۰۳).

شهید ثانی قید «قصدها انتقاص» را خارج کننده مواردی مثل ذکر عیب انسان غایب، به پزشک جهت درمان از تعریف غیبت، بیان کرده است. بنابراین، در هر جایی قصد انتقاص نباشد، از اساس غیبت محسوب نمی شود (شهید ثانی، بی تا، ص ۵).

شیخ انصاری در زمینه ذکر عیب دیگری، بدون قصد انتقاص می گوید: «...إن كان نقصاً شرعاً أو عرفاً بحسب حال المعتاد... إن لم يرد القائل التنقيص فالظاهر حرمة؛ لكونه كشفاً لعورة المؤمن» (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۲۷)؛ اگر آنچه گفته می شود شرعاً یا عرفاً عیب محسوب شود و قائل قصد تنقیص نداشته باشد، از جهت حرمت فاش کردن اسرار مؤمن، حرام است. مرحوم نجفی در *جواهر الکلام* می گوید: ذکر عیب دیگری، بدون قصد انتقاص، نه تنها غیبت محسوب نمی شود و بلکه در برخی موارد، اگر در راستای تأکید الفت و تحقیق محبت، تحت عنوان هزل و مزح باشد، پسندیده است (نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۲، ص ۶۸-۶۹).

بنابراین، قصد انتقاص جزء ماهیت غیبت است. ذکر عیب دیگری، بدون قصد انتقاص گاهی مصداق گناه دیگری است.

عدم تحقق انتقاص در واقعیت

در بررسی متون منابع فقه و اخلاق و با تنقیح مناط، حرمت غیبت، به دست می آید که رکن اصلی غیبت، انتقاص اعتبار و حیثیت و آبرو و احترام فرد غایب است؛ اگر شخصی به قصد انتقاص، عیوبی از فرد غایب را بیان کند، ولی در عمل، همان گفته ها موجب افزایش ارزش او نزد مخاطبان شود، مصداق غیبت نخواهد بود و گناه غیبت را نخواهد داشت؛ زیرا انتقاص از مهم ترین ارکان غیبت است و بدون تحقق خارجی آن، مصداق خارجی غیبت تحقق پیدا نمی کند و البته شکی نیست که چنین گفتاری، مصداق گناه عیب جویی و حرام است (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۲۷ و ۳۵۶).

تحقق انتقاص با ذکر محاسن، بدون قصد انتقاص

انسان مسئول افعال و نیت های خود است. فاعل فعل قبیح، باید در جبران آثار منفی فعل قبیحی که مرتکب شده تلاش کند و قاصد فعل قبیح، باید در اصلاح قبح درونی خود مجاهدت کند. براین اساس، بر فرض بسیار نادر، اگر کسی به قصد ذکر محاسن دیگری، حرفی بزند که موجب انتقاص فرد غایب و کاهش ارزش و اعتبار و آبروی او نزد مخاطب گردد، مرتکب گناه نشده است، ولی قبح فعلی اتفاق افتاده است که باید در جبران آن، تلاش کند. اگر امکان جبران فراهم نبود، باید برای خود و برای غیبت شونده استغفار نماید (ر.ک: نجفی کاظم الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۵۱؛ نجفی، ۱۳۶۲ق، ج ۲۲، ص ۷۰؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۳۸ و ۳۵۶؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۲۲۷؛ ملکی تبریزی، ۱۳۷۸، ص ۵).

وجود یا عدم وجود عیب در غیبت‌شونده

در برخی روایات، سخن از این است که اگر آن عیب در او نباشد، مصداق بهتان است: ابوذر غفاری می‌گوید: گفتم یا رسول‌الله غیبت چیست؟ فرمودند: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»؛ ذکر کردن برادر مؤمن که خوشایند او نیست. گفتم: یا رسول‌الله اگر آن عیب واقعاً در او باشد، باز هم غیبت محسوب می‌شود؟ حضرت فرمودند: «إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ»؛ اگر ذکر کنید آنچه در او هست، غیبت کرده‌اید و اگر ذکر کنید آن چیزی را که در او نیست، بهتان زده‌اید (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ج ۲۸۱).

اما در برخی روایات دیگر، عدم وجود عیب را نیز مصداق غیبت معرفی کرده است: «مَنْ اغْتَابَ مُؤْمِنًا بِمَا لَيْسَ فِيهِ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ بَيْنَهُمَا» (شعیری، بی‌تا، ص ۱۴۷)؛ هر که از مؤمنی غیبت کند، به عیبی که در او نیست، عصمت بین آن دو از بین می‌رود.

در آن دسته از روایات، که ذکر عیب غیرموجود را مصداق بهتان معرفی کرده است، درصدد بیان این نکته است که اگر عیب گفته شده در او نباشد، از قبل مصداق بهتان بوده و هست و در غیبت، تأکید بر این است که حتی اگر آن عیب را داشته باشد نیز غیبت محسوب می‌شود. این مطلب منافات ندارد با اینکه یک گناهی همزمان مصداق بهتان و غیبت محسوب شود (ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۹۰).

شیخ انصاری در این زمینه می‌گوید: گاهی غیبت بر بهتان نیز اطلاق می‌شود؛ یعنی در غیاب شخصی در مورد او چیزی گفته شود که در او نیست و این گناهِش بیشتر است؛ چون جامع بین بهتان و غیبت است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶۴).

پنهان یا آشکار بودن عیب در غیبت‌شونده

مفهوم «غیبت» در تعریف اکثر فقها و علمای اخلاق و لغویون و اطلاق اکثر روایات، عبارت است از: «تفهیم عیبی از فرد غایب به دیگری که کراهت دارد آن عیب در غیاب او به او نسبت داده شود» و این تعریف، عیب پنهان و آشکار را شامل می‌شود. اگر در تعریف غیبت، قید «مستور بودن» لحاظ شود، غیبت متجاهر به فسق خروج موضوعی از غیبت خواهد داشت؛ یعنی از اساس، غیبت محسوب نخواهد شد. اگر این قید در تعریف لحاظ نشود، خروج متجاهر به فسق از غیبت، خروج حکمی خواهد داشت؛ یعنی جزء غیبت جائر خواهد بود (موسوی قزوینی، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۲۵۰).

نکته دیگر که در مورد قید «مستور و پنهان بودن» غیبت، این است که این قید، قید غالبی است نه احترازی؛ یعنی از این جهت آورده است که بگوید: غالباً عیب گفته شده برای مخاطب مستور و پنهان است. همچنین در روایات، مواردی وجود دارد که ذکر عیب ظاهری و آشکار را به‌عنوان غیبت معرفی کرده است: «رُؤِيَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ دَخَلَتْ عَلَيْنَا امْرَأَةٌ فَلَمَّا وُلَّتْ أَوْمَاتُ بَيْدِي أَيْ قَصِيرَةٌ فَقَالَ ﷺ اغْتَابْتَهُمَا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲،

ص ۲۳۴): از عایشه روایت شده که گفت زنی نزد ما آمد، هنگامی که برگشت با دستم اشاره کردم که قدش کوتاه است حضرت رسول فرمودند: غیبت او را کردی.

همچنین، مستور در لغت به معنای عقیف نیز آمده است: «وهو أن يتكلم خلف إنسان مستور بما يغمه لو سمعه» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۱۹۶)؛ و چه بسا با توجه به اینکه مستور به معنای عقیف نیز آمده است، منظور از قید مستوریت، عقیف و محترم بودن غیبت‌شونده و عدم تجاهر به فسق باشد (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۹۵-۳۹۶).

بنابراین، مستوریت عیب، جزء مفهوم غیبت نیست.

غیاب فرد غیب‌شونده

گاهی، تفهیم عیب انسان به دیگری، در حضور خود او به‌نحوی است که او متوجه نشود. مثلاً، یکی با اشاره کردن عیب، دیگری را تفهیم می‌کند. غیبت در واقع به‌نحوی همراه است با عدم اطلاع شخص غیبت‌شونده، تا از خودش دفاع کند و در آن زمینه، مثل یک مرده است که نمی‌تواند در مقابل خورده شدن گوشتش از خود دفاع کند و چه بد است که کسی گوشت برادر خود را بخورد. در آیه شریفه و روایات کلمه «اخ»، کنایه از مؤمن است. بنابراین، آنچه رکن غیبت است، عدم اطلاع فردی است که عیب او گفته می‌شود حتی اگر خودش در آن مجلس حضور داشته باشد.

ناراحت شدن با نشدن غیبت‌شونده

آیا ناراحت نشدن فرد غیبت‌شونده و رضایت او، می‌تواند مجوز غیبت باشد؟ پاسخ این است که منظور در اینجا، تفهیم آن دسته از عیوبی است که معمولاً انسان‌ها راضی نمی‌شوند آن عیب‌ها در غیابشان مطرح شوند. البته ممکن است فردی، به دلیل خصوصیات خاص خود، از ذکر شدن عیوبش در غیاب او ناراحت نشود. یا حتی ممکن است براساس روایاتی که می‌گوید: حسنات غیبت‌کننده به غیبت‌شونده منتقل می‌شود، از ذکر عیوب خود توسط دیگران خوشحال شود. آنچه مهم است، بیان ملاک عیب در غیبت، به عیبی است که معمولاً انسان‌ها را ناراحت می‌کند.

در اکثر تعاریف اصطلاحی و در اکثر کتب لغت، به قید «أن تقول فی أخیک ما یکرهه»، تأکید شده است، اما قید کراهت و ناخوش داشتن، صرفاً برای بیان نوع عیب است و جزء ماهیت غیبت نیست. از این‌رو، رضایت نمی‌تواند مجوز غیبت قرار گیرد؛ چون غیبت حق نیست که قابلیت اسقاط داشته باشد، بلکه از گناهان کبیره است و در هر صورتی جایز نیست (رک: موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۹۳). بنابراین، قید ناخوش داشتن و ناراحت شدن، جزء ماهیت غیبت نیست.

هرگونه انتقاص، مستلزم ناخوش داشتن است. مثل وارد کردن خسارت مالی به دیگران که نوعاً انسان‌ها به آن راضی نمی‌شوند و فرد غایب، در صورتی رضایت خواهد داشت که انتقاصی صورت نگیرد.

مثلاً، آن عیب او به قدری معروف باشد که گفته شدن آن، تغییری در ارزش و اعتبار معنوی او نزد مخاطب به وجود نیاورد.

اگر کسی از گفته شدن عیوب خود، در غیابش ناراحت نشود، مثل این است که کسی از وارد شدن خسارت مالی به او ناراحت نشود که این امر نمی‌تواند مجوزی باشد که هر قدر توانیم به او خسارت مالی وارد کنیم، بلکه باید خسارت وارد شده را جبران کنیم.

وجود یا عدم وجود مخاطب هنگام غیبت

ظاهر ادله، منصرف از مواردی هستند که مخاطبی برای بیان عیب فرد غایب موجود نباشد (ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۰۹). انتقاص، در صورتی اتفاق می‌افتد که مخاطبی وجود داشته باشد و گفتن یا اشاره به عیب دیگری، موجب کاهش ارزش و اعتبار فرد غایب، نزد مخاطب شود. اگر چنین نباشد، مفهوم غیبت تحقق پیدا نمی‌کند. براین اساس، اگر عیوب فرد دیگر در کتاب یا مقاله‌ای نوشته شود و پس از انتشار آن موجب انتقاص شود، مصداق غیبت خواهد بود.

زبانی یا غیرزبانی بودن انتقال عیب دیگری به مخاطب

تعاریف ذکر شده در مورد غیبت، بیانگر این است که تفهیم و تنبیه مخاطب به عیب فرد غایب، مصداق غیبت است و غیبت منحصر در غیبت زبانی نیست. بنابراین، بسیار روشن است که اشاره یا نوشتن عیب فرد غایب، به قصد انتقاص، مصداق غیبت است.

دینی و غیردینی بودن عیب مذکور در غیبت

عیب محقق‌کننده مفهوم غیبت، اعم از اینکه عیب دینی، دنیوی، بدنی و یا خلقی است که اگر به قصد انتقاص گفته شود، موجب گناه غیبت است. شیخ انصاری در مکاسب، در بحث وجوب ردّ غیبت می‌گوید:

الظاهر ان الرد غیر النهی عن الغیبة والمراد به الانتصار للغایب بما یناسب تلک الغیبة فان کان عیباً دنیویاً انتصر له بان العیب لیس الا ما عاب الله به من المعاصی الّتی من اکبرها ذکرک اخاک بما لم یعبه الله به وإن کان عیباً دینیاً وجهه بمحامل تخرجه عن المعصية (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۴)؛ ظاهر این است که ردّ از غیبت، غیر از نهی از غیبت است و مراد از ردّ غیبت، یاری فرد غایب است، به آنچه که مناسب آن عیب است. مثلاً اگر عیب دنیوی او گفته شده است، یاری کند که عیب دنیوی عیب نیست و عیب حقیقی آن است که خدا آن را عیب دانسته است که از بزرگ‌ترین آنها، ذکر عیوبی از آنهاست که نزد خداوند عیب محسوب نمی‌شود و اگر عیب دینی باشد، به یک نحوی کار آن فرد غایب را توجیه کند که از عنوان معصیت خارج شود. علاوه بر این عیب محقق‌کننده گناه غیبت اعم است از اینکه عیب دینی باشد، یا دنیوی.

علاوه بر این، از نظر امام خمینی^{علیه السلام}، حقیقت غیبت حتی با ذکر محاسن فرد غایب نیز قابل تحقق است و لازم نیست حتماً نوعی از عیوب باشد (ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۰۳).

زنده یا مرده بودن غیبت‌شونده

در غیبت، فرقی نیست بین غیبت انسان مرده، زنده و خردسال، بزرگسال، مجنون و عاقل. در هر صورت، اگر سایر شرایط غیبت موجود باشد، مصداق غیبت خواهد بود. در روایتی از امام باقر^{علیه السلام} آمده است که حرمت مرده مثل حرمت زنده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۲۸). در روایت آمده است: پس از آنکه فردی به دلیل زنا سنگسار شد، مردی به همراهش گفت: مثل سگ مرد و آن دو که همراه پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} بودند، به لاشهٔ مرداری رسیدند. آن حضرت فرمودند: از این مردار بخورید. گفتند: یا رسول الله ما مردار را بخوریم، رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} فرمودند: آنچه نسبت به برادر مؤمن خود نسبت دادید، از این بدتر بود (ورام بن ابی‌فراس، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۱۶).

از این روایت نیز استفاده می‌شود که غیبت مرده نیز حرام است.

مسلمان یا غیرمسلمان بودن غیبت‌شونده

در اینکه غیبت مخالفان شیعه از مسلمانان و غیبت کفار جایز است یا نه، محل اختلاف است. بحث تفصیلی در این زمینه در ادامه مطرح خواهد شد.

معین یا نامعین بودن غیبت‌شونده و تعیین اجمالی یا تفصیلی غیبت‌شونده

تفهیم عیب و قصد انتقاص، رکن اصلی مفهوم غیبت است. انتقاص زمانی اتفاق می‌افتد که فرد یا افراد معینی، موردنظر باشند. هر مطلبی که موجب شود ارزش و احترام فرد یا افرادی، در ذهن مخاطب کاهش یابد، همان در تحقق مصداق غیبت کفایت می‌کند. اما اگر فردی معین نشود و ذهن مخاطب هم منصرف به فرد یا افرادی نباشد، غیبت محسوب نمی‌شود.

اگر در مورد همهٔ افراد یک شهر، یا گروه یا منطقه یا طایفه یا نژاد خاصی، بدگویی کند، مصداق غیبت است. همچنین، اگر تعیین فرد یا افراد، به نحو اجمالی و محصور باشد، مصداق غیبت است. مثلاً، بگوید: یکی از قضات شهر. اما اگر بگوید: یکی از مردم این شهر، از این جهت که غیرمحصور است، مصداق غیبت نخواهد بود (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۱، ص ۴۱۲؛ شیخ بهایی، ۱۴۳۰ق، ص ۳۷۸؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۳۱).

حق الناس یا حق الله بودن غیبت؛ وجوب یا عدم وجوب طلب حلالیت

در چندین روایت، بخشیده شدن گناه غیبت، مشروط به بخشیدن فرد غیبت‌شونده شده است. آیا این به معنای این است که غیبت‌کننده، باید از غیبت‌شونده طلب مغفرت کند؟ منظور از «طلب حلالیت»، صرفاً گفتن درخواست بخشش نیست یک فرد باید برای جبران گناه انجام‌شده، تمام تلاش خود را بکند و پس از آنکه تمام تلاش خود را انجام داد، طلب مغفرت کند. مثلاً، کسی که خسارت مالی به دیگری وارد کرده است، باید خسارت مالی او را جبران کند. سپس، طلب مغفرت کند و چه‌بسا همین جبران خسارت مالی کافی باشد که صاحب مال او را ببخشد. اما اگر کاری برای جبران نکند و صرفاً خواستار بخشش باشد، نه تنها او را نمی‌بخشد و بلکه مؤاخذه می‌کند که خسارت مالی به من وارد کرده‌اید و قبل از تلاش برای جبران آن، از من طلب بخشش می‌کنید؟!

در نهج البلاغه آمده است: فردی در محضر امیرمؤمنان علی علیه السلام گفت: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»، حضرت این نحوه استغفار او را تفسیح کردند. از سیاق بیان آن حضرت معلوم می‌شود با شناختی که آن حضرت از آن فرد داشته‌اند، ایشان بدون تلاش برای جبران گناه، به صرف استغفراالله گفتن اکتفا می‌کرده است و فرمودند: استغفار مقام انسان‌های بلندمرتبه است و در ادامه حدیث، پیشیمانی و تلاش برای جبران گناه را از ارکان استغفار بیان کردند (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۹).

بنا بر آنچه گفته شد، در هر روایتی که بحث استغفار مطرح است، به دلالت التزامی بر جبران آن دلالت دارد. در روایتی می‌گوید: غیبت‌کننده باید از گناه غیبت خود استغفار کند، منظور این است که ابتدا جبران کند، سپس طلب مغفرت کند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا إِلَّا أَنْ يُعْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ» (شعیری، بی‌تا، ص ۱۴۶)؛ هر کسی از زن یا مرد مسلمانی غیبت کند، خداوند متعال نماز و روزه او را تا چهل روز قبول نخواهد کرد، مگر اینکه غیبت‌شونده او را ببخشد.

در روایت دیگری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَاءِ قَالُوا وَكَيْفَ الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَاءِ قَالَ لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي ثُمَّ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُعْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يُعْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ» (همان، ص ۱۴۷)؛ از غیبت کردن اجتناب کنید که غیبت کردن از زنا بدتر است. گفتند: چگونه غیبت از زنا بدتر است، فرمود: به خاطر اینکه در زنا مرتکب گناه زنا توبه او را می‌پذیرد، اما غیبت غیبت‌کننده را نمی‌پذیرد، مگر اینکه غیبت شوند او را ببخشد. در روایت دیگری، می‌فرماید: «كَفَّارَةُ الْأَغْيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ اغْتَابَهُ» (شعیری، بی‌تا، ص ۵۷)؛ کفاره غیبت، استغفار به غیبت‌شونده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «فَإِنْ اغْتَابَتْ فَبَلَغَ الْمُعْتَابُ فَاسْتَحِلَّ مِنْهُ فَإِنْ لَمْ تَبْلُغْهُ وَلَمْ تَلْحَقْهُ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۱۸)؛ اگر غیبت کردی و به گوش غیبت‌شونده رسید، از او طلب حلالیت کن و اگر به گوش او نرسیده است، از خداوند برای او طلب مغفرت کن.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ فِي قَبْلِهِ مَظْلَمَةٌ فِي عِرْضٍ أَوْ مَالٍ فَلْيَتَحَلَّلْهَا مِنْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَيْسَ هُنَاكَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ يُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أَخِذْ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَرَبِدَتْ عَلَى سَيِّئَاتِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۲۴۳)؛ هر کسی که از جانب او خسارتی در مال یا آبروی دیگری وارد شده است، حلالیت آن را به‌دست آورد قبل از رسیدن روزی، که دینار و درهمی وجود ندارد و در روز قیامت از حسنات او برداشته می‌شود و اگر حسناتی ندارد، از سیئات غیبت‌شونده برداشته شده و به سیئات غیبت‌کننده اضافه می‌شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «مَنْ ظَلَمَ أَحَدًا فَفَاتَهُ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ فَإِنَّهُ كَفَّارَتُهُ» (شعیری، بی‌تا، ص ۵۷)؛ کسی که به دیگری ظلم کرده و او فوت شده است، از خداوند برای او طلب مغفرت کند. همین کفاره ظلم اوست.

در روایات مذکور، دو بحث مطرح می‌شود: یکی، بحث طلب مغفرت و دیگری، بحث استغفار. هم در طلب حلالیت و هم در استغفار، دلالت التزامی وجود دارد، بر لزوم جبران غیبت؛ بخصوص در روایت اخیر، که کاملاً مشخص است که غیبت‌کننده باید برای جبران خسارت وارد شده، تلاش کند. سپس، طلب حلالیت و استغفار کند. در روایت اخیر، می‌گوید: اگر خسارتی به دیگری وارد کرده‌ای، در دنیا با استفاده از درهم و دینار، حلالیت او را به‌دست آور تا به قیامت نماند؛ زیرا در آنجا درهم و دیناری نخواهی داشت و از حسنات برداشته می‌شود.

غیبت‌کننده‌ای که در تلویزیون، در یک برنامه پربیننده، به آبروی فردی خسارت وارد می‌کند، راه جبران آن، این است که در شرایط مشابه، در مقابل تحقیر و تنقیص او، به اندازه‌ای از او تمجید کند که تحقیر و تنقیص انجام شده جبران شود و صرفاً گفتن استغفرائله، یا گفتن اینکه فلانی مرا حلال کن کافی نیست.

کسی که از او غیبت شده است، دوست دارد غیبت انجام‌شده جبران شود، نه اینکه غیبت‌کننده بیاید و از او طلب حلالیت کند. مثل کسی که به او خسارت مالی وارد شده است، دوست دارد خسارت مزبور جبران شود، نه اینکه واردکننده خسارت بیاید و بگوید: مرا حلال کن که اموالت را آتش زدم.

آیت‌الله مکارم شیرازی، در کتاب *اخلاق در قرآن* می‌فرماید:

غیبت حق الناس است، و حق الناس باید جبران گردد... یکی از طرق جبران غیبت، آن است که انسان نزد کسانی که غیبت در حضور آنها انجام گرفته برود، و عمل برادر مؤمن خود را به گونه‌ای توجیه و حمل بر صحت کند که آثار غیبت از اذهان آنها بکلی برچیده شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۳).

شیخ انصاری در کتاب *المکاسب*، در این زمینه می‌گوید:

اخبار واردشده در مورد لزوم استحلال و استغفار غیبت‌کننده سند صحیحی ندارند و اصالت برائت اقتضا می‌کند عدم وجوب استحلال و عدم وجوب استغفار را. قول به اینکه غیبت حق الناس نیست خالی از قوت نیست و مثل حقوق مالی نیست که باید نسبت به آن برائت ذمه تحصیل شود، اما احتیاط در این است که بگوییم حق الناس است و سعی کنیم ذمه خود را با استحلال یا استغفار از حق غیبت‌شونده بری کنیم و لذا اگر میسر باشد احوط استحلال است و الا باید برای جبران غیبت نسبت به غیبت‌شونده استغفار شود (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۰-۳۴۱).

امام خمینی^ع در این زمینه می‌گوید: «دلیل قابل اعتمادی برای وجوب طلب حلالیت از غیبت‌شونده وجود ندارد، و ظن بر این است که منظور از استغفار، استغفار خود غیبت‌کننده از گناه، غیبت است یا استغفار غیبت‌کننده برای غیبت‌شونده باشد، نه طلب حلالیت از غیبت‌شونده (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۸۳).

بنابراین، کسی که اقدام کرده است به تحقیر فرد غایب و ارزش و اعتبار او را نزد مخاطبان کاهش داده است، باید با سخنانی در ستایش او، ارزش و اعتبار ازدست‌رفته او را جبران کند. حالا که ارزش ازدست‌رفته را جبران کرد، می‌تواند استحلال هم انجام دهد و غیبت‌شونده هم با طیب نفس و رضایت کامل، او را حلال می‌کند؛ چون ارزش از دست او برگشته است و خسارت معنوی وارد شده، جبران شده است. دیگر دلیلی بر عدم حلالیت وجود ندارد و می‌تواند با استغفار به او، جدیت خود در توبه در پیشگاه خداوند نیز تأکید کند.

در مورد ردع غیبت نیز بیان این نکته لازم است که طبق نظر فقها، اگر کسی شک کند که ذکر عیوب دیگری در یک مجلسی، به وجه حلال انجام می‌شود، یا وجه حرام، مقتضای اصالت صحت، فعل مسلم عدم جواز ردع آن است، بلکه مقتضای اماریت اصالت صحت فعل مسلم جواز غیبت است. بنابراین، در چنین مواردی بر سامع جایز است که به آن گوش کند؛ چون لازمه عدم حرمت آن، که با اصالت صحت اثبات می‌شود، عدم حرمت استماع آن است (موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۵۸).

تعریف جدید برای مفهوم غیبت

علماء غیبت را به معنای عام آن؛ یعنی بدگویی پشت سر دیگری مطرح کرده‌اند. سپس، مواردی را از حکم حرمت غیبت استثنا کرده‌اند. شهید ثانی در کتاب *کشف الریبه*، غرض صحیحی را که بجز با غیبت به دست نمی‌آید، را مجوز غیبت معرفی کرده است (شهید ثانی، بی تا، ص ۳۳). محقق کرکی در کتاب *جامع المقاصد*، غیبت را به دو بخش غیبت حرام و غیبت جایز تقسیم کرده، معتقد است: ضابطه غیبت حرام انجام دادن فعل یا زدن حرفی است که آبروی مؤمن را می‌برد. اما غیبت به غرض صحیح، مثل بدگویی از دیگری در مقام مشورت یا تظلم یا جرح و تعدیل شهود و رد ادعای دروغین نَسَب حرام نیست (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۷). ملامهدی نراقی، در *جامع السعادت* می‌گوید:

بعد از آنکه دانستی غیبت عبارت است از: ذکر دیگری به آنچه که اگر به گوشش برسد ناراحت می‌شود بدان که غیبت حرام است. اگر در آن هتک آبروی دیگری بدگویی پشت سر او یا خندانند دیگران به او قصد شود، اما اگر غیبت به غرض صحیح انجام شود که رسیدن به آن غرض، راه دیگری ندارد، حرام نیست (نراقی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲۰).

از بررسی تعاریف و روایات مختلفی که ماهیت غیبت را بیان می‌کنند، می‌توان تعریفی برای غیبت ارائه کرد که جامع افراد و مانع اغیار و دارای کمترین استثنا باشد: «وارد کردن نقص معنوی و تحقیر انسان محترم، پشت سر او، با سخن گفتن، نوشتن یا اشاره کردن، به قصد کم کردن از ارزش او نزد مخاطب، بدون غرض و مصلحت بزرگ‌تر از مفسده تحقیر انسان محترم، اعم از اینکه آن عیب را داشته باشد، یا نه و اعم از اینکه آن عیب در او پنهان باشد یا آشکار».

طرح عنوان «وارد کردن نقص معنوی و تحقیر»، به جای «ذکر عیب»، موجب می‌شود تنبیه مخاطب به عیب انسان غایب، به صورت اشاره یا نوشتن از تعریف غیبت خارج نشود.

تأکید دین اسلام به عدم ذکر عیوب دیگری و عدم تخریب شخصیت انسان‌ها، به دلیل اهمیت اعتبار معنوی انسان‌هاست. همه انسان‌ها به زندگی اجتماعی نیاز مبرم دارند. خدماتی ارائه می‌کنند و خدماتی دریافت می‌کنند و غالب نیازهای انسان، از طریق تعاملات اجتماعی برطرف می‌شود. ملاک رفتار افراد جامعه با یک نفر، میزان ارزش و اعتبار مادی و معنوی اوست. ارزش مادی؛ یعنی میزان ثروت و دارایی مادی و منظور از «اعتبار معنوی»، موقعیت اجتماعی فرد و محبوبیت او نزد مردم و شناخته شدن او به‌عنوان یک انسان تلاشگر، موفق، توانمند و آبرومند است.

مثلاً، در ازدواج، گاهی صرف اعتبار معنوی ملاک عمل قرار می‌گیرد و با درخواست ازدواج او موافقت می‌شود. گاهی نیز صرفاً ارزش و اعتبار مادی ملاک عمل قرار می‌گیرد. یا اگر می‌خواهد قرض بگیرد، یا او را مهمان کنند، یا به او کار بدهند یا پناه بدهند و... همین ارزش و اعتبار فرد، در نوع تعامل دیگران، با او بسیار مؤثر خواهد بود.

بنابراین، داشته‌های یک فرد صرفاً داشته‌های مادی نیست و خسارت وارد کردن به انسان نیز صرفاً وارد کردن خسارت مادی نیست؛ چه بسا داشته‌های معنوی و ارزش و اعتبار معنوی انسان، بسیار مهم‌تر هستند. اگر کسی با ذکر عیب دیگری در پشت سر او، از ارزش و اعتبار او نزد مخاطب بکاهد، این امر می‌تواند خسارت جبران‌ناپذیری به فرد غایب وارد کند و او را در تعاملات اجتماعی، دچار مشکلات فراوان کند.

همچنین، ذکر عیوب دیگران تخریب کرامت انسانی انسان‌هاست؛ کرامتی که ارزش آن قابل توصیف نیست؛ چراکه از منظر اسلام، انسان خلیفه خدا در زمین و حامل امانت الهی و دارای مدال‌های متعدد برتری است. خداوند متعال در قرآن کریم، در مورد کرامت و ارزش و اعتبار انسان می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسرا: ۷۰)؛ ما انسان‌ها را کرامت و بزرگی بخشیدیم. در آیه دیگر، به دلیل اهمیت روح انسان، خلقت آن را به خود نسبت داده است: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر: ۲۹)؛ هنگامی که کار خلقت بدن انسان را تمام کردم خودم در آن روح دمیدم. روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ رو به کعبه کردند و فرمودند: «مَرَحَبًا بِالنَّبِيِّتِ مَا أَعْظَمَكَ وَمَا أَعْظَمَ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ» (طبرسی، ۱۳۴۴ق، ص ۷۸)؛ آفرین باد بر خانه خدا که چقدر دارای ارزش و احترام هستی و به خدا قسم، ارزش و احترام مؤمن نزد خداوند بیشتر از توست.

ارزش و احترام و کرامت انسان، بخصوص مؤمن مورد توجه و تأکید قرآن و روایات است. هر چیزی که کرامت انسان را خدشه‌دار کند، در اسلام نهی شده است. اساساً پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: فقط مبعوث شده‌ها تا انسان‌ها در اخلاقیات هم به کرامت برسند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۹۸، ص ۳۸۲).

بنابراین، مشخص شد که انسان موجود ارزشمندی نزد خداوند است. خداوند راضی نیست ذره‌ای به این کرامت و ارزش و احترام انسان خدشه وارد شود. بسیاری از احکامی که در اسلام تشریح شده است، در همین راستاست. از این رو، مؤثرترین روش برای شکستن حرمت یک انسان و کاهش ارزش او، همین غیبت است.

همان طوری که معمولاً صاحبان یک کالای ارزشمند، آن را به شدت محافظت می‌کنند، ارزش و احترام انسان مورد محافظت دین است. طبق برنامه‌های دین، نباید اسباب تحقیر و خوار شدن فردی را فراهم کرد؛ همه وظیفه دارند تا حد توان خود، از وقوع غیبت جلوگیری کنند. رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ رَدَّ عَنْ عِرْضِ أَخِيهِ بِالْغَيْبِ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْتَبَهُ مِنَ النَّارِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۲۲۶)؛ هر کسی در غیاب برادر مؤمن خود از آبروی دفاع کند، خداوند حق دارد که او را از جهنم نجات دهد.

امام محمدباقر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَصَرَّهَ وَأَعَانَهُ نَصَرَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَنْصُرْهُ وَلَمْ يَدْفَعْ عَنْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ وَوَعْوَتِهِ خَفَضَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲،

ص ۲۲۶)؛ کسی که نزد او از برادر مؤمن او غیبت می‌شود و او را یاری کند، خداوند در دنیا و آخرت او را یاری خواهد کرد. اگر یاری نکند، و از آبروی او دفاع نکند، در حالی می‌توانست یاری کند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار و ذلیل می‌کند.

همچنین، طرح عنوان «انسان محترم» در تعریف ذکرشده موجب می‌شود انسانی که عرض و آبروی او از نظر اسلام محترم نیست، مثل کافر، مرتد، باغی و متجاهر به فسق، از تعریف خارج شود. از نظر اسلام، عرض و مال و جان مسلمانان محترم است. در کتب فقهی آورده‌اند:

فان المسلم محترم فی نفسه وعرضه وماله، وحرمة ماله كحرمة دمه، وعمله محترم أيضا، وهو من ضروریات الدین ومدلول علیه بالكتاب والسنة وإجماع المسلمین؛ جان و مال و آبروی مسلمان محترم است و حرمت مال او مثل حرمت خون او است و عمل او نیز محترم است و این از ضروریات دین و مدلول کتاب و سنت و اجماع مسلمانان است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۷۹).

از این رو، مرحوم محقق اردبیلی معتقد است: آنهایی که غیبت مخالف را جایز دانسته‌اند، منظورشان، جواز ذکر عیب و نقصان دینی آنهاست، نه هر عیبی (محقق اردبیلی، بی‌تا، ج ۸، ص ۷۸). حتی از دیدگاه اسلام، مال و جان و آبروی کافر ذمی نیز محترم است (خوئی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۲۳۶). بنابراین، حتی کافر ذمی بودن نیز نمی‌تواند مجوزی باشد بر اینکه در غیبت او را تنقیص و تحقیر کرد. اما اینکه غیبت از کافر ذمی، مصداق غیبت محسوب نمی‌شود، از این جهت است که قصد انتقاص رکن اصلی غیبت است و معمولاً کفار ذمی، به دلیل مشکل دینی و اعتقادی در نظرگاه مردم، از احترام تام و تمام برخوردار نیستند و ذکر عیوب آنها، در ذهنیت مخاطب تأثیری منفی‌تر از آنچه هست، ایجاد نمی‌کند. از این رو، ذکر عیب آنها مصداق غیبت نخواهد بود. در عین حال، لازم است به دلیل احترام ظاهری کافر ذمی، و در جهت پیشگیری از مفاسد اجتماعی غیبت، از غیبت کفار ذمی نیز اجتناب شود. همچنین، باید جانب انصاف را رعایت کرد و از ذکر عیبی که در آنها نیست، یا بزرگنمایی عیوب آنها، پرهیز کرد.

طرح عنوان «پشت سر»، به جای «غایب» در تعریف مذکور، از این جهت است که گاهی فرد، در صحنه غیبت حضور دارد، ولی توجه به آن ندارد، یا در فاصله‌ای است که گفته شدن عیب خود را نمی‌شنود. ذکر عنوان «پشت سر» موجب می‌شود هم شامل گفته شدن عیب در غیاب او شود و هم در حضوری که توجه ندارد.

با ذکر عنوان «قصد کم کردن از ارزش او نزد مخاطب» در تعریف مذکور، رکن اصلی غیبت، به نحو دقیق‌تری مشخص می‌شود. همان گونه که در دزدی کردن و غصب و اتلاف اموال دیگری، بحث وارد شدن خسارت مالی مطرح است، در غیبت هم هدف غیبت‌کننده این است که خسارت معنوی، به ارزش و احترام و آبروی دیگری وارد کند. این امر به‌خوبی مشخص است.

سیره و روش علما و فقها در گذشته این بود که تعریف مضیق غیبت را مطرح کنند. سپس، مواردی را که براساس تعریف آنها جزء مصادیق غیبت است، ولی در روایات اجازه داده شده است، از مستثنیات حرمت غیبت بیان

کنند. در تعریف جدیدی که برای غیبت مطرح شد، سعی بر این است که به گونه‌ای تعریف شود که تا حد امکان، مستثنیات غیبت خروج موضوعی داشته باشند، نه حکمی. برای مثال، حکایت زیر را که تحت عنوان استفتا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جز مستثنیات حرمت غیبت شمرده‌اند، در تعریف ذکر شده وارد نیست:

مردی محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: مادرم هوسرانان را به خود می‌پذیرد. حضرت فرمودند: مادرت را حبس کن. گفت: حبس کردم فایده نداشت. فرمودند: نگذار کسی داخل شود و سپس فرمودند: همانا تو نیکی به مادرت نمی‌کنی که افضل باشد، از منع او از محارم الله (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۸، ص ۱۵۰).

در این روایت، پیامبر صلی الله علیه و آله از غیبت آن مرد پشت سر مادرش منع نکرد و طبق تعریف ارائه شده از مصادیق غیبت نیست؛ چون اولاً، قصد آن مرد انتقاص و تحقیر مادر نبوده و ثانیاً، غرض و مصلحت مهم‌تر یاد گرفتن راهکار پیشگیری از گناه وجود دارد که از مفسده انتقاص بزرگ‌تر است.

همچنین، جواز ذکر عیب دیگری در مقام تظلم و دادخواهی، خروج موضوعی از تعریف مذکور دارد؛ زیرا فرد ظالم از آن جهت که ظالم است، محترم نیست. دیگر اینکه تظلم و دادخواهی از ارکان حفظ نظام اجتماعی است و مصلحت آن در اسلام، بسیار مهم‌تر است. باید حق مظلوم از ظالم گرفته شود و غرض و مصلحت در اینجا، مهم‌تر است از بیان عیب فرد ظالم. ضمن اینکه خداوند متعال در قرآن کریم آن را جایز شمرده و به فرد مظلوم، مجوز داده صدای خود را به ذکر ظلم ظالم بلند کند: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ» (نساء: ۱۴۸)؛ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌های دیگران را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد. البته فرد مظلوم، باید بخصوص ظلمی که بر او واقع شده، اکتفا نماید و زبان به اظهار عیبی دیگر از آن ظالم نگشاید.

همچنین، خروج ذکر عیب متجاهر به فسق، از عنوان حرمت غیبت خروج تخصصی است، نه تخصیصی؛ زیرا فردی که همیشه و در همه‌جا و تحت هر شرایطی و پنهان و آشکار، اقدام به شرابخواری می‌کند، سخن از شرابخوار بودن او، مشمول عنوان «قصد کم کردن از ارزش انسان محترم نزد مخاطب» نیست؛ چون فرد غایب خودش با شرابخواری آشکار و علنی، در این زمینه حقیر است و امکان تحقیر او بیشتر از آن وجود ندارد. او حرمت و احترامی برای خودش نگه نداشته است، حقیر شده است و تحقیر حقیر، تحصیل حاصل است. از این‌رو، در روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ أَلْفَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ عَنْ وَجْهِهِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۲۳۳)؛ کسی که پرده حیا از سر بردارد، غیبت ندارد. امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفُسُوقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ عَلَى غَيْبَتِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۲، ص ۱۶۱)؛ زمانی که فاسق فسقش را آشکار کند، نه احترامی دارد و نه غیبتی.

لازم به یادآوری است که فرق است بین متجاهر به فسق و اصرارکننده بر گناه؛ چون هر اصرارکننده بر گناه، متجاهر به فسق نیست؛ چه بسا مخفیانه بر گناه اصرار داشته باشد که متجاهر به فسق صدق نکند. بنابراین، ذکر عیب متجاهر به فسق، در خصوص آن گناه، آشکار او جایز است، نه غیبت هر اصرارکننده بر گناه.

شهید ثانی در بحث مستثنیات غیبت می‌گوید: اگر دو نفر شاهد گناه دیگری بودند و هر دو به آن علم دارند، ذکر گناه عاصی در غیاب او، بین آن دو نفر جایز است؛ چون این گفته نزد شنونده تأثیر منفی خاصی ندارد. اگر چه

بهتر است گفته نشود، جز به غرض صحیح، بخصوص اینکه ممکن نفر دوم گناه فرد غایب را فراموش کرده باشد (شهید ثانی، بی تا، ص ۳۷). شیخ انصاری، پس از نقل این مطلب شهید ثانی در مکاسب می فرماید: اگر فرض شود ذکر آن دو نسبت به گناه فرد غایب، در مقام نکوهش فرد غایب نبوده و پرده‌دری و تحقیر نیز وجود ندارد، اصلاً وجهی برای تحریم نیست و وجهی ندارد که این را جزء غیبت بدانیم، مگر براساس ظاهر برخی تعاریف غیبت (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۵۷).

همچنین، ذکر عیب فرد بدعت‌گذار، از این جهت از مصادیق غیبت نیست که فرد بدعت‌گذار، که انسان‌ها را از راه راست گمراه می‌کند، در نزد اسلام محترم نیست و حتی اگر محترم باشد، غرض و مصلحت بزرگ‌تر از مفسده تحقیر انسان محترم در اینجا وجود دارد. همچنین، در جرح شاهد و راوی غرض و مصلحت بزرگ‌تر از مفسده تحقیر انسان محترم وجود دارد و آن، جلوگیری از حکم و فتوای اشتباه قاضی و فقیه است.

بیان عیوب انسان غایب در مقام مشورت، در صورتی از شمول تعریفی که برای غیبت مطرح شد، خارج می‌شود که مصلحت ذکر عیوب در مقام مشورت از مفسده آن بیشتر باشد. بنابراین، باید در مقام تعارض بین ذکر عیوب دیگری در مقام مشورت و حرمت عیب‌جویی از فرد غایب، میزان اهم و مهم بودن مفسده و مصلحت آن به دقت سنجیده شود؛ چه بسا بیان برخی عیوب حتی در مقام مشورت جایز نباشد (ر.ک: موسوی خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۴۱).

در پایان تأکید می‌شود که غیبت کردن، در واقع وارد کردن خسارت معنوی به ارزش و اعتبار دیگری است. خسارت واردشده به اعتبار دیگری، باید با تعریف و تمجید از او و تغییر ذهنیت مخاطب از حالت منفی به مثبت، جبران شود. در خسارت مادی، مهم جبران مالی است، نه طلب حلالیت در خسارت وارده به اعتبار معنوی انسان نیز مهم این است که آن خسارت جبران شود. همچنین، در خسارت مالی، اگر اقدام بکند به اتلاف مال دیگری، ولی در عمل ائتلافی اتفاق نیافتد، چیزی بدهکار نیست. در خسارت معنوی نیز اگر اقدام کند به ذکر عیوب دیگری، ولی در عمل، کاهش ارزش فرد غایب در ذهن مخاطب اتفاق نیافتد، گناه غیبت اتفاق نیافتاده است؛ اگرچه از لحاظ دیگری مثل حرمت عیب‌جویی گناه محسوب می‌گردد.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که این نحوه تسری حکم، مسئولیت شرعی و مدنی اتلاف مال دیگری به غیبت، همان قیاس نیست که فقهای شیعه آن را مردود می‌دانند؟ پاسخ این است که در اینجا به دست آوردن مناط حرمت غیبت، با تنقیح مناط، یا همان الغای خصوصیت، انجام شده است که از نظر اکثر فقهای شیعه حجیت دارد. تنقیح مناط، این است که با بررسی تناسب حکم و موضوع و نگاه دقیق منطقی به علت‌های احتمالی یک حکم، به یک علت دست پیدا شود. درحالی که در قیاس، بدون نگاه دقیق منطقی و با نگاه ذوقی و ظنی، یک حکم به موضوع مشابه سرایت داده می‌شود (ر.ک: فیاضی، ۱۳۹۳). در بحث غیبت، با عناوینی مثل قصد انتقاص، ارزش و احترام و آبروی فرد غایب مواجه هستیم که با دقت عقلی و منطقی به دست می‌آید که ملاک اصلی حرمت غیبت،

جلوگیری از تنقیص و تحقیر دیگری است. از مباحث مطرح در زمینه غیبت در منابع روایی، منابع فقه و اخلاق، به دست می‌آید که قواعد خروج از مسئولیت شرعی و مدنی تنقیص آبرویی، مشابه قواعد خروج از مسئولیت شرعی و مدنی تنقیص مالی است. مثلاً، آنجا که در روایت می‌گوید: «لازمهٔ بخشیده شدن گناه غیبت، این است که غیبت‌شونده غیبت‌کننده را ببخشد»، به معنای این نیست که لازم است غیبت‌کننده از غیبت‌شونده طلب حلالیت کند، بلکه به معنای این است که باید آن نقص معنوی و آبرویی، به نحوی جبران شود که غیبت‌شونده راضی شود و او را ببخشد؛ چه اینکه در جایی که امکان جبران وجود داشته باشد، بدون تلاش برای جبران، طلب حلالیت امری غیرعقلانی است (ر.ک: ملکی تبریزی، ۱۳۷۸، ص ۵۱).

نتیجه‌گیری

غیبت، گناهی است که در آن، عرض، آبرو و اعتبار اجتماعی یک فرد هدف قرار می‌گیرد و در جامعه مفاسد فراوان به وجود می‌آورد. یکی از دلایل گستردگی و فراوانی آن، وجود برخی ابهامات در مورد آن است. اگر همه زوایای غیبت و مفاسد آن تبیین و تبلیغ شود، می‌تواند نقش موثری در کاهش این گناه و مفاسد مرتبط آن داشته باشد. از آنچه گذشت، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. اکثر روایات غیبت، در مقام بیان ماهیت غیبت نیستند، اما از مجموع آیات و روایات و کلام اندیشمندان و منابع فقه و اخلاق، که بیانگر حقیقت غیبت هستند، تعریف جدیدی برای غیبت ارائه شد.
۲. تخریب شخصیت انسان و کاهش اعتبار اجتماعی آن، به مثابه تخریب اموال دیگران است و بیرون رفتن از گناه غیبت، مثل بیرون رفتن از گناه اتلاف مال غیر است؛ یعنی جبران نه طلب حلالیت.
۳. وجه تأکید بر نهی از غیبت مؤمن، ارزش و احترام زیادی است که مؤمن دارد و تخریب شخصیت و کرامت انسانی مؤمن، قابل مقایسه با تخریب شخصیت یک کافر ذمی نیست. در عین حال، باید محترم بودن جان و مال و آبروی کافر ذمی در نظر گرفته شود.
۴. از بررسی تعاریف و روایات مختلفی که ماهیت غیبت را بیان می‌کنند، تعریف زیر برای غیبت به دست آمد: «وارد کردن نقص معنوی و تحقیر انسان محترم، پشت سر او، با سخن گفتن، نوشتن یا اشاره کردن، به قصد کم کردن از ارزش او نزد مخاطب، بدون غرض و مصلحت بزرگ‌تر از مفاسد تحقیر انسان محترم، اعم از اینکه آن عیب را داشته باشد یا نه، و اعم از اینکه آن عیب در او پنهان باشد یا آشکار».

منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دار صادر.
- اترک، حسین، ۱۳۹۵، «تحلیل ماهوی غیبت در اخلاق اسلامی»، *پژوهشنامه اخلاق*، ش ۳۴، ص ۹۹-۱۲۰.
- انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق، *کتاب مکاسب المحرمه و البیع و الخیارات*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بحرالعلوم، محمد بن محمدتقی، ۱۴۰۳ق، *بلغة الفقیه*، ج چهارم، تهران، مکتبه الصادق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۳۷۶ق، *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- جرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت.
- خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۴۲۹ق، *محاضرات فی الفقه الجعفری*، قم، مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی.
- زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر.
- شعیری، محمد بن محمد، بی تا، *جامع الأخبار*، نجف، المطبعة الحیدریه.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین، ۱۴۳۰ق، *الاربعون حدیثا*، ج سوم، قم، موسسه النشر الاسلامی.
- صادقی، اکرم، ۱۳۹۳، *ماهیت و حکم اخلاقی غیبت در روایات و اخلاق اسلامی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه زنجان.
- طبرسی، علی بن حسن، ۱۳۴۴ق، *مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار*، ج دوم، نجف، المکتبه الحیدریه.
- غزالی، محمد بن محمد، بی تا، *احیاء علوم الدین*، بیروت، دار الکتب العربی.
- فیاضی، مسعود، ۱۳۹۳، «تفاوت تنقیح مناط و الغای خصوصیت با قیاس»، *حقوق اسلامی*، ش ۴۲، ص ۹۷-۱۱۷.
- قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۳۷۱، *قاموس قرآن*، ج ششم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، ج چهارم، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، ج دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- محقق اردبیلی، احمد بن محمد، بی تا، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارساد الأفهان*، قم، جامعه مدرسین.
- محقق کرکی، علی بن حسین، ۱۴۱۴ق، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البيت. لایحیاء التراث.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۷، *اخلاق در قرآن*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
- مکی عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، بی تا، *کشف الریبه عن احکام الغیبه*، ج سوم، تهران، مرتضوی.
- ملکی تبریزی، میرزا جواد، ۱۳۷۸، *اسرار الصلوة*، ج چهارم، تهران، پیام آزادی.
- موسوی خمینی، سیدروح الله، ۱۴۱۵ق، *المکاسب المحرمه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی قزوینی، سیدعلی، ۱۴۳۴ق، *ینایع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، قم، جامعه مدرسین.
- نجفی کاظم الغطاء، علی بن محمد، ۱۳۸۱ق، *النور الساطع فی الفقه النافع*، نجف، مطبعة الآداب.
- نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۲ق، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، ج هفتم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- نراقی، مهدی، بی تا، *جامع السعادات*، ج چهارم، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- نوری، حسین، ۴۰۸ق، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت. لایحیاء التراث.
- ورامین ابی فراس، مسعود بن عیسی، ۱۴۱۰ق، *تنبییه الخواطر و نزهة النواظر المعروف*، قم، مکتبه فقهیه.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، ۱۴۲۳ق، *موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب